

سلطان محمد خدابنده

۷۱۶-۷۰۳

الجایتو (سلطان محمد خدابنده) در ۱۲ ذیحجه ۶۸۰ بد فیآ آمد. در جوانی او را خر بنده میگویند. چون به سن رشد رسید با مر برادرش غازان خان نایب الحکومه خراسان تعیین گردید. الجایتو در حراسان بود که خبر فوت غازان را شنید. پس از استماع این خبر جانب تبریز حرکت کرد. قبلاً زهمه چیز اشخاصی را که با او مخالفت بود از بین برداشت. بعد از آن قوربلانای تشکیل داد و در او جان بروز ۷ ذیحجه ۷۰۳ بتخت سلطنت نشست. هنگام تاج پوشی ۲۳ ساله بود. رشیدالدین فضل الله مؤلف جامع التواریخ رشیدی، مورخ مشهور دوره مغول، را که در زمان غازان خان عهد وزارت داشت بهمان وظیفه سابق بکشد. قتلشاه نوبان سپاه سالار قوایی نظامی تعیین گردید. عهدی از امراء همانند امیر چوپان، فولاد فیآ علی فوشنجی و حسین بیک که از خراسان با او آمده بودند، ماموریت های عالی یافتند.

فتح گیلان،
پرتال جامع علوم انسانی مطالبات فرستاد
کیلان ناحیه کوچکی است مشتمل
بر تمام جل مع علوم انسانی های زیبا. شهر بزرگ

در آن نیست، فربه های آن بین کوها واقع شده. (۱) کیلان با وجود کوچکی، با بلخان مطیع شده بود. الجایتومی خواست پس از تاج پوشی جانب شام حرکت کند و آنجا را بنا بر وصیت غازان خان فتح نماید. اما قبل از انجام این کار لازم بود کیلان فتح شود. مبادا پس از حرکت سپاه جانب شام فتنه داخلی برپا گردد. قبل از حرکت بجانب کیلان الجایتو

(۱) معجم البلدان یا قوت صوی ج ۳ ص ۱۹۵.

افسر های بزرگ نظامی و اعیان شهر را جمع کرد و با آنها مشوره نمود
با نتیجه چنین قرار گذاشتند که ایلچی ها به آنجا اعزام دارند و آنها را
باطاعت دعوت کنند. این کار انجام شد حاکم این ناحیه زنی بود که
امیره دباچ نامیده میشد این زن با تحف و هدایا نزد سلطان آمد و مورد
نوازش قرار گرفت. اما چندی بعد بنا بر ظلم و زیاد روی های مغول
بر مردم کیلان از دربار رنجید و مجدداً به کیلان برگشت این حرکت
امیره که بدون اجازه سلطان محمد صوره گرفته بود، سلطان را از آن بنده
شورش بیمناک ساخت و بر کیلان از چند طرف حمله برد. مو فقیه نصیب
مغولها گردید و بعد از بن حاکم کیلان دست نشاندۀ سلطان محمد خدا بنده شد
و سالیانه مقدار زیادی ابریشم بعنوان غرامت بار دوی ایلخان میفرستاد.
ایلخان پس از فتح این جا مجدداً بسطانیه برگشت.

چون بسطانیه رسید ۷۱۲۱ هـ

الجایتو و فتح شام

حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب

جمال الدین از ملک ناصی ترسیده نزد الجایتو آمدند و او را به فتح شام
تشویق کردند. الجایتو قرار هدایت غازان خان قبلاً مصمم بود با ملک ناصی پنجه
نرم کند. آمدن این دو حکمدار موقع را برای انجام عزم دیرین بیشتر مناسب
ساخت. از بنجاست که ایلخان آن دو نفر را یکسان بمهریائی پذیرفت و بفکر
تهیه مهمات افتاد. در آخر رجب همان سال از موصل بجانب سنچار حرکت
کرد و بر روز جمعه ۶ رمضان به قلعه اسیر که قلعه اسیر حدی شام بود رسیدند
و آنجا را محاصره کردند. مردمان قلعه بسختی دفاع میکردند بدرالدین
مویسا حکمران آنها بود. الجایتو با مهارت زیادی که در امور نظامی داشت
توانست رحیه را فتح کند. زبنا بر آن آنجا را ترک کرده بطرف ساطانیه
برگشت و دیگر اصلاً بفکر فتح شام نیفتاد.

غازان خان میخواست در آخر عمر در نزدیکی ساطانیه شهری بنا کند
و باین کار اقدام هم نمود اما عمرش وفا نکرد و سلطان محمد بساختن آن

عمت گماشت مغولها آنجا را قلعوز آلانگ میگفتند. بنای شهر تقریباً ده سال
 وقت گرفت و سال ۷۱۳ تمام شد. در اینجا عمارات زیادی ساخته بودند و از
 هر طرف مردمان به آن رومی آوردند. دورادور شهر باروی بزرگی ساختند
 و در داخل شهر نیز قلعه بزرگی که مشابیه با قلعه شهر بود تعمیر نمودند.
 الجایتو به تقلید برادر در اینجا برای خود مقبره ای ساخت. این مقبره را
 کنبه شاه خد ابله می گویند و از نمونه های عالی معماری عهد مغول
 میباشد. این شهر تا دوره بوسهیدخان با اهمیت خود باقی بود و از آن تاریخ
 بعد از اهمیت افتاد و در زمان لشکر کشی امیر تیمور کورگان با خاک
 یکسان شد.

روابط الجایتو با افغانستان

الجایتو پس از تاج بوشی میخواست با افغانستان و ملک فخرالدین کورت
 روابط دوستانه داشته باشد بنابراین آن سال ۷۰۳. که شهزاد گمان اطراف در
 انجمن تاج بوشی او حضور بهم رسانید. بودند ملک فخرالدین دعوت شد.
 بود در تریز حاضر باشد. امرای محلی کورت با وجود روابط عادی دیپلوماسی
 که با ابلخانی ها داشتند و مراعات سیاست گمن ویلت Common wealth
 هیچگاه خود را دریای تخت ابلخان مامون میدانستند. بنابراین آن ملک
 فخرالدین را از حضور ابلخان مطلع نگردیدند. پس از آنکه
 خواست و ضمناً خاطر نشان ساخت که چون امرای نوری بدور سلطان
 جمع است و ملک فخرالدین نوروز را بقتل رسانیده یا بقتل شریک بوده
 آمدن او در پایتخت مامون نیست اما این صحبت را ابلخان نمی شنید.
 او عدم حضور ملک را اها نمی بخود دانست و برای حمله بر هرات خود را
 آماده ساخت. با امرای لشکر و مردمان متمنند پایتخت درین مورد مشوره
 کرد آنها دانشمند بهادر ابرای قوماندا نی قوای مغول برای حمله
 بر شهر هرات انتخاب کردند دانشمند با قوای کافی جا به هرات حرکت
 کرد. از نیشا پور پیش قراولان سپاه را فرستاد تا راه را مامون سازد

قوماندان ابن قسمت سپاه کدای بود کدای بهرات آمد و از آنجا بباد نیس رفت
از آمدن او ملک فخرالدین فریبید قوای متهاجم بشهر او روی کرده و وضع
هرات در خطر است. دانشمند بها در پس از ورود در نزدیکی های هرات
کنار هر رود را معسکر ساخت و منظور از آمدن خود را بهرات اینطور
ابلاغ کرد: الجا بتو می خواهد ملک فخرالدین نکو دربان را با و بسپارد
و مردمی را از مرد و ابیور دوسرخس و جام و خواف بهرات آمده اند
و مترطن شده اند بگذارند به او طان اصلی خود بر گردند و ضمناً ایالت
سه ساله هرات را به پایتخت بفرستند تا بوسیله آن قدرت نظامی دولت تقویه شود
ملک فخرالدین می توانست این شرایط را قبول کند و شاید میل هم داشت
اما هیچگاه نمیخواست بزور آنرا بر او تحمیل کنند.

دانشمند بها در از فرام اسفزار، توالک و جاهای دیگر کمک خواست
و قوای زیادی در هر رود بدو خود جمع کرد. برای اینکه مردم شهر
را در مضیقه بگذارد راه را گرفت و از ورود هر نوع مواد ارتزاقی
در داخل شهر هرات ممنوعت میکرد. فخرالدین مقداری غله ذخیره بداخل
شهر داشت و آنها را بین مردم تقسیم کرد.

مردم شهر گاهی بر سپاه دانشمند بها در شبخون میزدند و در تاریکی شب
عساکر او را بقتل میرسانیدند. این اوضاع سپاه متهاجم را به تنگ آورد
و فرمانده آنها مجبور شد به فخرالدین پیام فرستد: من با تو جنگ نمی کنم
و نمیخواهم ولایت هرات خراب شود و نیز ما بیل نیستم خون مردم بدون
جبهه بریزد اما از طرف دیگر چون از الجا بتو میترسم خواهشمندم برای
مدنی توبه قلعه امان کوه بروی و بگذاری یکی از فرزندان من بشهر هرات بیاید
فخرالدین که خود را در مضیقه مواد ارتزاقی میدید با ابن مصالحه
بی میل نبود اما میترسید مبادا بها در بهمین بها نه بشهر هرات بیاید
و دیگر آن جا را فتح شده بنداشته و نرک نکند. برای اینله شرایط مصالحه
مورد اعتماد فخرالدین باشد قرار گذاشتند یکی از فرزندان دانشمند بها در
لاغری در قلعه امان کوه بطور گرو نزد او گذاشته شود با قید همین شرط

فخر الدین از شهر هرات بیرون شده جمال الدین سام را در آنجا گذاشت
و مردم هرات را به پیروی او توصیه کرد و از خواهش کرد شهر خود را
سفت از دست ندهد. دانشمند بهادر از دروازه خوش وارد شهر شد هنگام
ورود واقعه مهمی رخ داد اما چون دانشمند و پیر و آن او میخواستند
هر طوری هست حصار شهر هرات را که جمال الدین در آنجا بود بدست
آورد و امرای کورت را خلع سلاح کنند جمال الدین بکامک چند نفر از رفقای
خود دانشمند را با فرزندان او بقتل رسانید و خانوادها و رادر محبس
انداخت.

بشعبان سال ۷۰۵ ملک فخر الدین کورت مریض شد و بروز شنبه ۲۲ شعبان
۴۰مین سال وفات کرد قبل از مرگ همیشه امرای لشکر خود را میگفت که
جمال الدین را هر طوری باشد کامک کنند و او را تنهایی نگذارند پس از مرگ
فخر الدین بو جای پسر دانشمند بها در هرات حمله کرد و آنجا را
خراب ساخت جمال الدین را گرفتار نمود و نزد الجایتو اعزام کرد اما
جمال الدین تا آنجا فرسید و بین راه او را کشتند سیفی هروی موافق
تاریخ نامه هرات در این جنگ (حمله بو جای بر هرات) بدست مغولها افتاد و نزدیک
بود کشته شود اما با عرض اطاعت او را رها کردند.

پس از مرگ فخر الدین برادرش غیاث الدین بجای او نشست. امرای مغول
همیشه نزد الجایتو از روش اداری کورتها شکایت میکردند و میان این خانواده
با ایلخانها خوب نبود. غیاث الدین برای تحکیم روابط دوستی مجدد عزم
کرد خود نزد ایلخان برود. بسال ۷۰۶ از قلعه خیسمار (قیسمار) بهرات آمد
و از آنجا بجام رفت و از جام راه عراق را در پیش گرفت. بن راه ملک کورت
از اهالی دلجوئی میکرد و توجه ایشان را بجانب خود جلب می نمود.
در پایتخت نیز در اربابان را با خود همراه ساخت معینا الجایتو با او روی
خوشی نشان داد و مدت زیادی ملک کورت در دربار ایلخان بدون آنکه خان
بزرگ با او توجهی داشته باشد زندگی میکرد. بسال ۷۱۴ پس از سعی زیاد

مگر فکرشان خان غازی کند
 کسی بس نیا بد بسلاویان
 بی قوم را کشته و خورده اند
 بیارده ام عرصه مومنان
 چو خان دفع کمار کوشش کند
 اگر خان غازی عنایت کند
 ارین معنی او را بی غم گرفت
 بفرمود یاران مسلح شو بسد
 جوانان بهر جانب ارسال کرد
 که فردا بیا بند در راجه نئی (۲)
 بوقتی که آن مومنان در میان
 زهر جانب لشکری فوج فوج
 چو در راجه نئی خان غازی رسید
 بفرداش لشکر چو آراستند
 به منزله آن ملک پور جان
 چو خوش حال نوابان دران جارسید
 بفرمود کبر اند با بر شو اش گاه علوم و لیکن تا سبقت نیک او را سرش
 هما قدم میان کمال انداختند
 بشکون بخشی گفت و خان پیش شد
 دران مهله از همه پیش شد
 همه لشکری گفت ما می رویم
 بگفت آن زمان زبده غاز بان
 شما غاز یا نید ای مومنان
 خدا غاز بان را قوی داشته

(۱) راجه نئی دهکده است

بد و ر محمد حکیم باد شاه (۱) که کفار سا لار شد روبه راه
 خدا عمر او را در ازی بده همین در جهان باد شاه بده
 شب و روز هر لحظه قاضی سلیم (۲) بگو بد نغای محمد حکیم
 چو سالم هزاران دعا گوی او که با شند شاهان ثنا گوی او
 بیا سالم از حق تعالی بخوا . جها نگیری حضرت پاد شاه

داستان شانزدهم

بیعت کردن اپی کافر سایه کلی را و قلعه های او را و سرزانیان
 و مردمان او را اسیر کردن

* * *

چون که حضرت درویش محمد خان غازی اپی کافر سایه کلی را و
 فرزندان او را کشت و فغان کفار بر آمد کافران هر طرف گریزان شد
 و پهلوان در رزم کردن مست گشت و گفت که بیت :

یکی بود علامه کافران اپی بود در سایه گل نام آن
 هر برو دلاور دران سایه گل که در دست او بوده عقد و حل
 همیشه زدی کوی تل بار بیج نرفتی به راهی جز از راه کج (۱۱۹)
 ز کنعان و زمهر و زشام و روم در آن بار بیج کشت آن گبر شوم
 چو خان غازی بدید اینچنین کمر بست در آمد به میدان کین
 برادر و فرزندان و از نوکران چند اول شدند جملگی آن زمان
 بماند آن زمان مومنان رابه پیش پرتال جا بگفتا متر سید از حال خویش
 تو این قصه از حق تعالی بدان که گاهی چنین است و گاهی چنان
 ز وصف صفت کردن او رواست که سلطان و خانی او را سزا است

(۱) محمد حکیم پاد شاه پسر هما یون، بواسطه ظهور الدین محمد بابر و برادر خورد
 جلال الدین اکبر بود و حنی که برادرش درهند سلطنت میکرد نامبرده بعبث حکمران
 در کابل زمین امارت داشت و گاهی وی رابه لقب پادشاه هم یاد کرده اند .

(۲) این قاضی که امام سیاه اعزازی و مولف این اثر میباشد در چندین های در آغاز این
 نسخه به نام قاضی سالم یاد شده شاید اینجاقا فیه او را مجبور ساخته باشد که خود را
 (سلیم) بعوزن (حکیم) بخواند حال آنکه فوراً در فرد ما بعد مجدداً (سالم) میشود .